

آرزوهای قشنگ ما

با یک هموطن به دلیل داستان کوتاهی که نوشته بودم، چند سطر کوچک مبادله کردیم. اون وقتی که داستان من رو که مربوط به سالهای قبل از انقلاب و تا روزهای انقلاب بود خوند متأثر شد و یاد آوری روزهای گذشته ایران رو خیلی کوتاه و غم انگیز تصویر کرد.

البته این یک امر کاملاً قابل انتظاری بود اما نه از اون و اونقدر غم انگیز! امروز خیلی ها از گذشته سرخورده شدن و خیلی ها به حق غمی سنگین قلبشون رو فشار میدن ولی از اون انتظار نداشتیم، چرا؟ دلیل من رو در ادامه خواهید یافت.

توصیف آنچه که به خیلی از هموطنای ما گذشته دشوار و شاید غیر ممکن باشه، اونا حق دارن که از اونچه که گذشته متأثر باشن و حتی مثل مادر من گله مند، چرا که اونا در خشت خام همین وضعیتی رو می دیدن که ما امروز در آینه می بینیم.

هزاران فرد جهان دیده مثل مادر من، آرزوهای مارو در روزگار پرغرورمان با اشک تأسف از خامی و ناپختگی و خوش خیالی ما در عالم سیاست بدرقه می کردند. دست بر قضا اونا بعداً هم باز ما رو تنها نگذاشتن و بجای سرکوفت زدن ما سعی کردن روی زخمی که بدست خود ایجاد کرده بودیم مرحم بگذارن با مختصری گلایه. بعضی ها شونم پا به پای ما اومدن و مثل ما خوش بین به نتیجه تلاشهای ما بودن، شاید سرد و گرم روزگار رو کمتر از مثل مادر من چشیده بودن. تفاوتی نمی کنه و همه ما امروز با مشکلات بزرگ، پیچیده و دشواری روبرویم و برای آینده سرزمینمون هم نگرانیم.

این نوشتار بر اونه که نگاهی و رای مقطع این سه دهه به عملکرد مجموعه طیف روشنفکری ایران بندازه و فکر می کنم ممکنه که کمک کنه که ما در کنار سرخوردگیها و صدمات به ماحصل اونچیزی که بدست آوردیم و بدست میاریم هم نگاهی بیندازیم. من این نوشتار رو با صحبت با همین هموطنم ادامه میدم.

دوست عزیز

تو از خاکستر شدن آرزوها گفتی وگفتی که تا ابد حالت بد میمونه و این که پژمرده شدی. من احساس توی هموطنم رو گرفتم و خیلی هم متأثر شدم، بلافاصله مطالبی برای دلداری و امید دادن نوشتم اما فکر کردم برای تویی که نشر گستره ای از ادبیات و دانش اجتماعی روز و مدار کوششهای توو افرادی مثل تو هست این صحبتاً راه به جایی نمی بره، در عین حال توقع این که خودت رو تسلیم احساس ناخوشایند ابدی بکنی نداشتیم.

به هر حال دلم می خواست یکجور برای کاهش غم تو کوشش کنم اما راه به جایی نمی بردم. در عین حال احساس می کردم که تو بیش از حد واقعی غصه دار هستی.

راستشو بخوای من فکر نمی کنم که آنچه که پیش اومده یکسره تلخ و بی حاصل بوده و به همین دلیل هم از کسی که در واقع در بطن تلاش برای بهروزیه انتظار دارم که قدر تلاشها و کوششهای خودش رو بدون و مطمئن باشه که بزودی طعم شیرین تلاشها و فداکاریها ی ملت خودش رو خواهد چشید.

این که آرزوهای ما خاکستر شدن، احساس واقعی همه هست اما این که همیشه بد حال میمونی برای من قابل درک نیست.

من میگم که احتمالاً این یک لغزش کلامیه و نه بیانی از سر نگاهی عمیق و با دقت کافی به جریان زندگی، یا لاقلاً امیدوارم که اینطوری باشه.

به هر حال من تلاش کردم که به یک دریافتی برسم که بتونم به اون اعتماد کنم، اگه که غیر منتظره بودن غم تو از کمی دانش و یا احساس من از مصیبت ابدی و بلاییه که نازل شده سعی کنم اونو بیشتر درک کنم و اگه که اونطور که فکر می کنم نگاه از زاویه ای دیگه میتونه از غمناک بودن این فضا کم کنه، خوب چرا توو بقیه ای رو که احساسی مشابه دارن توی این نگاه شریک نکنم؟

به هر حال اینها که می گم ماحصل تلاش ناخود آگاه ذهن منه و امیدوارم که به وقتی که برای خوندن اون صرف می کنی بیارزه.

دوست عزیز، نخبگان و روشنفکرای ایران بنا بر خصلت ذاتی اصلاح طلبانه و عدالت خواهانه خود به دنبال رفع نارواییهای جامعه خود دغدغه ای مداوم داشتند و بنا بر شرایط اون زمان راهکاری رو هم برای حصول به آرمانهای خودشون پیدا و طبیعتا برای پیاده کردن اون تلاش هم می کردند.

خب! تا اینجا که امر ناگزیریه، و این تلاشها عین زندگیه.

اما ما چرا ناراحتیم؟ به این دلیل ساده که نتیجه تلاش این سه دهه تا اینجا کار اساسا وضعیت مداوما نامناسبتری رو در همه عرصه های زندگی به ما و مردم ما تحمیل کرده .
من اساسا سیاسی شدن جامعه خودمون رو هم بر خلاف تبلیغ عمومی امری مثبت ارزیابی نمی کنم چرا که این نشون از تشدید مشکلات اجتماعی و ناکامی نخبگان در حل معضلات اجتماعیه تا که آگاهی واقعا عمیق عموم مردم.

افزایش آگاهی بسیار ارزشمنده اما اون چیزی که افزایش یافته بیشتر احساس درد و رنج از علائم بیماریهای دامنگیر جامعه ماست، احساسی از تب شدید نشون از وخامت نگران کننده وضعیت جامعه داره و این احساس نوعا کمکی هم به مداوا نمی کنه اما هیجانانگیز اون در خلاء راهکاری حساب شده، میتونه موجب دشواریهای دیگری باشه.

خب، نخبگان و روشنفکرای این مملکت بنا بر انگیزه هایی طبیعی قدم توی راهی گذاشتن که به علت محدودیت دانش و تجربه اجتماعی خودشون از کم و کیف و پرتگاههای اون اطلاع کافی نداشتن و برای همین هم نتوانستن متناسب با توان خودشون یک استراتژی مناسبی رو پیگیری کنن، و طبیعتا در مقابل غلبه عوامل نامساعد در وضعیت بدتری قرار گرفتن، یا صدمه خوردن و یا که به تبعید تن دادن و یا هم که توی این جامعه به دنبال این که گلیم خودشون رو از آب بیرون بکشن و اساسا هیچ امکانی برای تلاش هم ندارن، درک این نکته با توجه به فشاری که به اصلاح طلبای خودی حکومت میاد دشوار نیست، فراموش نکنیم که همه اصلاح طلبای مغضوب از بطن این سیستم هستن و مدافع اون که با این شدت با اون برخورد می شه، بنا بر این کاملا قابل درکه که اونایی که هیچوقت دست توی دست اینا نگذاشتن چقدر محدود و دست و پابسته هستن.

امروز که نتیجه تعاملات نیروهای اجتماعی در اون سالها به افزایش بحران و مشکلات دامنگیر مردم منجر شده و بسیاری با درد و رنج ناروا دست به گریبان شدن، میشه خیلی راحت کوششهای گذشته سه دهه قبل رو محکوم کرد ولی آیا اون روزا هم دلایل کافی برای پرهیز از این کوششها وجود داشت؟
به گمون من نه .

اونایی که امروز خودشون رو رو سفید از اونچه که گذشته می دونن حداقل این که در اون شرایط اعتقادی به اصلاحات ناگزیر نداشتن حتی اگه که خودشون هم آلوده و یا عامل نابسامانیها و مشکلات اون روز مردم نبوده باشن و اگه نگیم امروز هم دلتنگ امتیازاتین که در روابط نامتعادل و غیر عادلانه اون روزا به اون دست یافته بودن اما هر گز تو این سالها نشونی از فکر و اندیشه نو و یا آمادگی برای مشارکت در بنیانگذاری سیستمی که نارواییهای گذشته رو نفی کنه نداشتن و تا جایی که من می دونم حتی اون گذشته رو نقد هم نکردن و لابد پیدایش این وضعیت رو اگه به روش دایی چان ناپائون گردن دولتای خارجی که تا آخرین لحظه پشتیبانیشون کردن نگذارن به اشتباه روشنفکر احواله می دن، انگار که می شه ملتی رو بدون زمینه ای واقعی و بحق به اون حرکتهای تند و خروشان واداشت.

در هر حال هم اکنون نخبگان این جامعه می بایستی پاسخگوی چون و چرایی وضعیتی که پیش اومده باشن. بنظر من مشکل نخبگان و روشنفکرای ما انگیزه های آرمانگرایانه اون نبود چرا که هیچ جامعه ای بدون انگیزه های آرمانگرایانه نمیتونه پایدار بمونه و نمیشه که آرمانگرایی باشه ولی در حرف و کسی برای اون اقدامی نکنه، هر اقدامی هم ریسکهای خودش رو داره، مشکل رو من در نبود نهادهای علمی جامعه می دونم که بتونه در شرایط پیچیده و بشدت متغیر، راهنمای حرکتهای اجتماعی باشه.

این کمی بضاعت علمی به مقدار زیادی محصول ناگزیر جامعه بسته قبل از انقلاب بود، جامعه ای که یک دانشجو رو برای داشتن کتاب مادر ماکسیم گورکی و یا حتی نویسنده های ایرانی مثل صمد بهرنگی و یا حتی جلال آل احمد زندانی می کرد و یا کتابای دیگه ای که روزی از زیر تیغ سانسور همون سیستم گذشته بود. آوردن اسم صاحبان بنام مکاتب اقتصادی و یا اجتماعی جهان هم جرمی سنگین با عواقب غیر قابل توجیهی مواجه بود.

جامعه ای که هر تحلیلی بایستی به تأیید چندش آور مجموعه حاکم منجر میشد بدون هر گونه نقد و یا نواندیشی.

جامعه ای که نمی تونست اسمی از مصدق، مرد بزرگ تاریخ معاصرش ببره، مردی که نه تنها مردم این مملکت و بلکه مردم منطقه به اون مدیونن، چه طوری میتونست موجد دانشی باشه که روشنفکرش بتونن با بهره گیری از دانش روز و یا تجربیات قبلی راه دشوار اصلاحات اجتماعی رو به روشنی و با شناخت دشواریهایش تبیین کنن؟

دست بر قضا توی هموطن، ادیتور یک مجله اینترنتی هستی، یعنی یک سرپل برای کار تبادل نظر علمی و فرهنگی و اجتماعی، بلکه بسیار بیشتر، یعنی کار در همون زمینه ای که بد فرجامی کوششهای قبلی نخبگان مملکت ما ناشی از ضعف ما در همون مورد بود.

به نظر من این ساده انگاریهایی که یا ما رو از نظرفداکاری و هوش و اینطور چیزا به عرش اعلا می بره و یا برعکس مارو ملتی با سرنوشت محتوم و غم انگیز معرفی می کنه همه ناشی از خلاء کانونهای علمی و فرهنگی و یا به عبارتی بهتر کمی بنیه ما در عرصه علم و دانش بویژه علم و دانش اجتماعی و انسانی روز در همه عرصه های اون.

من اعتقاد قوی دارم که کشور ما در عرصه علوم فنی و پزشکی اونقدر عقب نیست که در عرصه های علوم انسانی، اجتماعی و اقتصادی روز، و البته که این بسیار باعث تأسفه، چرا که این علوم اساسا و فقط به دست دانشمندان هموطن میتونن جنبه های کاربردی برای جامعه ما داشته باشن، یعنی سعادت جامعه ما بستگی تام و تمام به چیره گی نخبگان خود ما در این عرصه داره در حالی که علوم فنی و پزشکی و یا علوم محض میتونن خیلی ساده تر منتقل شن و عینا بکار گرفته شن و یا توسط هر مجمع علمی مورد کنکاش و نقد و تحقیق قرار بگیرن، اما توقع این که مثلا دانشمندای علوم اجتماعی مردمی دیگه بتونن راهنمای مؤثر برای پیشگامان تحولات اجتماعی کشور ما باشن بوضوح غیر ممکنه.

تلاشهایی ایرانشناسای غرب هم اساسا راهنمای خود اونا در تعاملات سیاستمداراشون با ما بوده تا که هدایتگر تحولات سازنده کشور ما.

اما ما همونقدر که نیازمند کوشش نخبگان خودمون در عرصه های اجتماعی هستیم کمترین امکان رو برای جذب و بکارگیری اونا داریم، مقایسه سطح متوسط نمرات کسای که وارد رشته های فنی و پزشکی میشن با کسای که مثلا وارد رشته های ادبی و اجتماعی میشن بخوبی علت این نگرانی رو توضیح می ده و همچنین امکاناتی که برای مطالعات اجتماعی مورد نیازه در کشور ما در حد هیچ بوده و هست، چرا؟ به این دلیل ساده که اینگونه مطالعات وضعیت موجود رو مورد تهدید قرار می داده و هم اکنون هم برای کسای که در وضع موجود و بی ارتباط به شایستگی های خود به همه چیز رسیدن نگرانی آورده.

به نظر من، حضور تعدادی از نخبگان که بنا بر معرفت عمیق و علاقه خودشون و یا برزمینه ای خانوادگی وارد این عرصه و علوم میشن اصلا نمیتونه توجیهی برای فراموش کردن مشکل و کاستیهای جامعه ما باشه هر چند منشأ کار ای بزرگی هم باشن، موضوع اینه که جامعه ما به توانی بارها بیشتر از این که داره نیازمنده تا که بتونه آگاهی فراگیری بوجود بیاره، امری که اساسا متفاوت از کارهای هیجانی و یا زودگذره.

به هر حال دوست من! تو به نظر من در زمینه ای فعالیت می کنی که بیشتر از هر چیز دیگه ای نیاز جامعه ماست، هر تلاشی در این عرصه به منزله برافروختن چراغیه که راهنمای حرکت و باز شناسی بیراهه ها خواهد بود.

خوب پس چرا بایستی حال تو تا ابد بد باشه؟ آگه قراره حال تو بد باشه پس همه کسانی که در عرصه پیکار پایان ناپذیر برای زندگی بهتر تلاش می کنن بایستی بدحال باشن.

ما البته وضعیت بسیار دشواری داریم، خیلی هم نگرانی داریم، همه ما دلمون بخاطر خیلی چیزا شکسته، اما فراموش نکنیم که این راه ناگزیر زندگی ماست، تا که بتونیم حاصل قرنهای بیراهه رفتن رو چیران کنیم. و شاید بهتره بگیم اینها در رودخانه زندگی ناگزیره، یک وقت مسیری دشوار و یک وقت مسیری پر تلاطم و یک وقت آروم ولی نگران از سقوط در یک آبشار. در رودخانه زندگی، ما از اونچه که در پس پیچی دیگه هست نمینونیم اطمینان کافی داشته باشیم مگه این که با دانش روز و با ابزار علمی مجهز شده باشیم.

فراموش نکنیم که کشور ما برای چند صد ساله بکلی از تحولات علمی دنیا برکنار بوده، چند صد ساله ای که جهان پیشرفته امروز تلاشی خستگی ناپذیر در عرصه همه دانشها بر پایه های عینی و علمی داشت.

تو هم در کار افروختن چراغی برای پیمودن بهتر این راه هستی، من کارای مختلف تو رو نگاه کردم، از خونوات گفتم و پایبندی خونواده ات به سنتای قشنگ ایرانی، از وجود عشق پایان ناپذیر در مناسبات خونواده ات، خب اینا هموناست که تو رو قادر و توانا کرده که امروز در این عرصه تعیین کننده قدم برداری همونطور که روزی به تو انگیزه ای داد که آرزوهای قشنگ و زیبایی برای کشور خودت داشته باشی، ناکامیهای گذشته به هیچ وجه نمیتونه زیبایی اون آرزوها رو تحت تأثیر قرار بده و یا که ضرورت اونارو نفی کنه.

راهی که روزی شروع شده بنا بر ضرورت و انگیزه هایی واقعی شروع شده و ناکامی در برآوردن اون و حتی ایجاد شرایط دشوارتر بخش غیر قابل اجتناب یک مبارزه آرمانگرایانه در یک جامعه بسته ست، دشواری راه ناشی از نقاط ابهام و ضعفاییه که خیلی ها امروز در کار شناختن و رفع اونن، کاری که لازمه ناگزیر پیروزی در این مبارزه ست و تو دقیقاً توی همین مسیر قدم بر می داری.

گفتمی که بڑمرد شده، حتما این رو بخاطر شرایط دشواری که گذروندی میگی، من نمی تونم در این مورد قضاوت کنم، به خیلیا خیلی سخت تر از بقیه گذشته و میگذره، بخاطر حساس بودنشون و یا که بخاطر بدبختی که از این اوضاع و احوال نصیبشون شده ولی میتونم سوال کنم چه کاری با ارزشتر از کارایی که کردی میتونستی انجام بدی، هر چند که از نصیب خودت برای زندگی و یا اونایی که نزدیکتر به تو بودن و دوستشون داری دلگیر باشی؟

می تونم بگم که این غصه ها تموم می شه و من به عنوان یک هموطن از همین الان شما رو شریک در شادی رهایی از رنج و عقب ماندگی و دستیابی به آمل و آرزوهای این مردم می دونم، بخاطر عواطفی که برای این سرزمین داشتین و به شما، شمایی که قلبتون برای ارزشهای این کشور کهنسال می تپید و شمایی که در شرایط دشوار از هیچ تلاشی برای معرفی ارزشهای والای مردم خودتون به مردم دیگه دنیا دریغ نکردین از همین الان خوش آمد می گم، این احساس یک نفر نیست بلکه من فکر می کنم اندیشه غالب این مردم.

البته اینا همه اون چیزایی که بایستی بهشون توجه کنیم نیست، بسیاری از مردم ما اگرچه به اجبار شرایط نامساعد اجتماعی مهاجرت کردن اما به هر حال اینها فرصتهای خوبی برای آشنایی عمیق مردم ما با فرهنگهای دیگه ست، فرهنگ آزادی و تحمل، درک ارزشهای بقیه مردم دنیا و... و دونستن قدر خیلی چیزایی که داریم، که نقش برجسته ای در تعالی کشور ما خواهد داشت.

خوشحالم که جمله آخرت ابراز امید برای سعادت فرزندانمون بود، حتما همینطور و با وجود همه دشواریها، فرزندان ما توانا و سعاتمند خواهند بود، این رو به خوبی در جای جای این مملکت میشه دید و باور کرد، در کوهپایه های این سرزمین در یک روز تعطیل و یا در شادمانی پایان یک مسابقه فوتبال. دوست عزیز جهل و نادانی هیچ توفیقی در به بند کشیدن فکر و اراده فرزندان این سرزمین نداشته و بر عکس هوشیاری اون در پس زدن زمینه های نادانی و فریب شوق انگیزه.

بگذار در آخر این یادداشت مقایسه ای بکنم:

در سی سال پیش، کسانی که برای آموزش عالی داوطلب بودن، کمتر از صد هزار نفر بود و جمعیت کشور ما سی میابون نفر، الان جمعیت کشور ما دو برابر شده "یا کمی بیشتر" اما تعداد کسانی که برای ورود به

دانشگاه با تمام وجود کوشش می‌کنن بیش از پانزده برابر شده ، ترکیب جمعیتی جوانتر توجیه کننده این افزایش کمی نیست، اشتیاق برای دانایی و توانایی علت اصلی رویکرد فرزندان ما به آموزش عالیه و این شوق و رویکرد، نوید بخش روزهای بسیار بهتری برای این کشور هست.

این که امروز توی هر کوچه و خیابونی دختر و یا پسری رو می‌بینی که یک وسیله موسیقی به زیر بغل راهی کلاسه و یا این که هر روز جمعه در گوشه ای پدر و مادری رو میشه دید که منتظر فرزندشون که از یک کلاس بیاد بیرون و یا در هر شهر کوچیک و ده کوره ای یک مرکز آموزش عالی هر چند با امکاناتی محدود، نشون می‌ده که امواج جستجوگری و دانایی زیر و بالای این کشور رو تسخیر کرده و این نوید بخش برآورده شدن همون آرزوهای قشنگ توست، هر چند راه بسیار دشوار و پر نشیب و فرازی در پیش داریم.

آذر هشتاد و یک